

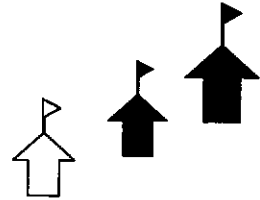
# اخلاق دینی \*

## Religious Ethics

(۱)

گروه ترجمه رشته تخصصی \*\*

کلام اسلامی مؤسسه امام صادق علیه السلام



بگویند که هر چه خدا اراده می‌کند از لحاظ اخلاقی حق و درست است، در آن صورت، آیا منظور آنان این است که هر چیزی (حتی تجاوز به عنف یا شکنجه) می‌تواند به لحاظ اخلاقی مجاز باشد و یا حتی به شرطی که مورد امر خداوند باشد، الزام آور است؟ به نظر می‌رسد، این شق از برهان ذو حدین، اخلاق الهی را چیزی بیگانه با آرمان‌ها و ایده‌آل‌های والای ما قرار می‌دهد.

تعداد زیادی از متدینان عقیده دارند که اصول اخلاقی اساسی‌ای که آنان اذعان می‌کنند، منشأشان در خداست، نه در تفکر بشری یا منبعی کاملاً مستقل از هر دو. ولی، این ادعا بحثهای فلسفی زیادی را پدید آورده که بعضی به قدمت بحث مشهور میان سقراط و اتیفر (Ethyphro) است.

یک بحث مهم، ظهور یک برهان ذو حدین آشکار برای متدینان است؛ اگر متدینان

\*. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Adams, Robert. Ethics and The Commands of God

in Philosophy of Religion, ed, Michael Peterson, .... Oxford University Press, 1996 P. 527- 529.

\*\* رشته تخصصی کلام اسلامی حوزه علمیه قم که در مؤسسه امام صادق علیه السلام هفتمین سال آموزش خود را می‌گذراند و تاکنون سه دوره فارغ التحصیل عرضه کرده است، در کنار دروس کلامی، درس زبان انگلیسی را نیز به منظور آموزش مکالمه و گرامر، جهت فارغ التحصیلان این رشته برگزار کرده، که بادلوسوزی و پشتکار استاد ارجمند جناب حجة الإسلام آقای فرجام فر- زید عزه- دوره‌ی عالی آن به اتمام رسید. و پس از آن عده‌ای از دانش‌آموختگان زبان به فن ترجمه متون کلامی و فلسفی روی آوردند، که اینک با هدایت و راهنمایی استاد عزیز جناب مستطاب آقای محمد رضایی- زید عزه- به این امر می‌پردازند. مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از این گروه که اعضای آن عبارتند از آقایان: عبدالرحیم سلیمانی، عزالدین رضائزاد، سید محسن موسوی، محمد علی اخویان و سعید سبحانی.

ما امیدواریم با تلاش بیشتر این عزیزان، ضمن آشنایی مستقیم با نظریات و آرای متکلمان و نظریه پردازان غربی،

زمینه‌های نقد و بررسی افکار آنان بهتر فراهم گردد.

هیئت تحریریه

حقیقت اخلاقی را از طریق برخی از اشکال وحی مکتوب برای مثال انجیل یا قرآن بیان کرده است؟

یا ممکن است آنان (در موافقت با سنت «قانون طبیعی») ادعا کنند که خود عقل انسان بر کشف حقیقت الهی قدرت دارد؟ یعنی آیا آنان به نحو قانع کننده‌ای می‌توانند عقیده داشته باشند که اگر چه خداوند منشأ نهایی همه‌ی حقیقت اخلاقی است ولی ما انسان‌ها - هم - از استعدادها و ظرفیت‌های عقلانی‌ای برخورداریم تا آن جنبه‌هایی از قانون اخلاقی را که در طبیعت تجلی کرده است، درک کنیم؟

و بالأخره، در این جا مسائلی هم درباره جایگاه اخلاقی بی‌دینان و غیر معتقدان وجود دارد. فی المثل: اگر حقیقت اخلاقی از خدا نشأت بگیرد آیا این بدین معناست که آنان که به خدا اعتقاد ندارند به چنین حقیقتی دسترسی ندارند یا لااقل نمی‌توانند به طور کامل آن چنان که متدینان می‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند؟ یا آیا این مسئله این طور است که طبق ادعای برخی از متدینان بعضی از حقایق الهی - از جمله حقایق اخلاقی - برای همه‌ی انسان‌هایی که خدا آنان را خلق کرده است، قابل دسترسی است. به تعبیر دیگر: آیا لازم است که انسان به وجود خداوند تصدیق کند تا از طریق عقل متعارف یا شهود و وجدان به حقایق الهی دست یابد؟

از سوی دیگر، اگر متدینان بگویند که خداوند نمی‌تواند قوانین اخلاقی بنیادی را نقض کند، در این صورت آیا آنان باید اعتراف کنند که چنین قوانینی تا حدی مستقل از خدا و خارج از اراده‌ی اوست؟

به نظر می‌رسد که این شق به چیزی (اصولی) اعتراف کند که بر خدا الزام آور است. بعضی از متدینان فکر می‌کنند که با موفقیت از این برهان ذو حدین (معضل) می‌گریزند یا این استدلال که فرامین خدا باید با ضوابط اخلاقی مطلق سازگار باشد، لکن خود این ضوابط منشأشان در ذات خداوند است.

بسیاری از مسایل در پی اولین شق مطرح می‌شود. برای مثال، اگر فرض کنیم که اصول اخلاقی از خدا سرچشمه می‌گیرد، ما هنوز به حق می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که آیا این نظریه و چشم‌انداز اخلاقی که مبتنی بر خداست، باید موثق و معتبر لحاظ شود؟ اگر ما بپذیریم که متدینان می‌توانند با موفقیت استدلال کنند که اصول اخلاقی‌ای که تا حدی منشأشان در خداست معتبر و موثق است؛ ممکن است هنوز پرسش‌های دشواری مطرح کنیم درباره این که چگونه متدینان، این بصیرت اخلاقی را کسب می‌کنند؟ آیا، چنان که بعضی از متدینان می‌پندارند، این يك شق کارآمد و مؤثری است که ادعا می‌کنند که خداوند

این پرسش‌های جدی و بسیاری دیگر، می‌رود تا حوزه اخلاق دینی را يك حوزه خلاق و بارور برای مباحث فلسفی قرار دهد.

### اصول اخلاقی و اوامر و فرامین الهی

از: روبرت. م. آدامز

در این نوشتار، روبرت آدامز (۱۹۳۷-...) ...

از نظریه فرمان عام الهی حمایت می‌کند: چیزی صحیح و خوب است که خداوند آن را فرمان می‌دهد. ولی بر خلاف بعضی از طرفداران نظریه فرمان الهی، آدامز معتقد نیست که هر چیزی که خداوند بتواند فرمان دهد، بر این اساس خودبه خود خوب یا درست خواهد بود. به عنوان مثال، آدامز استدلال می‌کند که اجتناب از عمل ظالمانه برای ما اشتباه نخواهد بود؛ حتی اگر ما از سوی خداوند مأمور به ارتکاب اعمال ظالمانه شده باشیم. با این همه، او اضافه می‌کند که خداوند موجود مهربانی است و بنابر این، ضرورت ندارد که ما نگران باشیم که خداوند از ما درخواست کند که به يك شیوه هوسبازانه و نامهربانانه یا ظالمانه عمل کنیم.

### نظریه فرمان الهی

کاملاً عقیده بر این است که همه نظریه‌هایی که تلاش می‌کنند درستی یا نادرستی اخلاقی يك عمل را بر حسب اراده یا فرامین خداوند تبیین کنند، غیر قابل دفاع‌اند. در این مقاله می‌خواهم چنین نظریه‌ای را

بیان کنم که عقیده به قابل دفاع بودن آن دارم؛ و کوشش می‌کنم که از آن در برابر چیزی که به نظرم مهمترین و چشمگیرترین اشکالات نسبت به این نظریه است، دفاع کنم.

من نظریه‌ام را، «نظریه فرمان الهی تعدیل شده (یا اصلاح شده)» می‌نامم؛ زیرا در آن از برخی ادعاهایی که عموماً در تحلیل فرمان الهی در باب تعابیر اخلاقی ... مطرح می‌شود، صرف نظر می‌کنم.

مفید خواهد بود که با بیانی از يك نظریه فرمان الهی غیر تعدیل یافته و ساده درباره‌ی نادرستی اخلاقی، مطلب را آغاز کنیم. آن نظریه این است که نادرستی اخلاقی ذاتاً عبارت است از مغایر بودن با فرمان الهی یا این که واژه نادرست در مضامین اخلاقی به معنای «مخالف با فرمان الهی» می‌باشد. این مطلب دلالت بر آن دارد که دوصورت بیان زیر منطقاً (با هم) یکسانند:

۱. ارتکاب عمل X (برای الف)

خطاست.

۲. ارتکاب عمل X (برای الف) خلاف

فرمان خداوند است.

البته این امر، همه آن چیزی نیست که این نظریه بر آن اشاره دارد. این مطلب، همچنین دلالت دارد که قضیه و گزاره دوم مفهوماً بر قضیه اول مقدم است آن گونه که معنای گزاره اول باید بر حسب گزاره دوم تبیین شود و نه به روش دیگر. تا حدودی تبیین و توضیح چگونگی تقدم عقلانی مشکل است.

به نظر می‌رسد که مورد استفاده نظریه پردازان فرمان الهی قرار گیرد. به چه دلیل او باید معتقد باشد که منطقیاً غیر ممکن است که خداوند ظلم را به خاطر ظلم فرمان دهد؟ برخی از متکلمان (فی‌المثل: توماس آکویناس) عقیده داشته‌اند:

(اولاً) درست یا نادرست بودن چیزی، مستقل از اراده خداست (درستی و نادرستی چیزی ربطی به اراده خدا ندارد).  
(ثانیاً) خداوند به مقتضای ضرورت ذاتش، همیشه کار درست انجام می‌دهد.

چنین متکلمانی اگر معتقد باشند که برای خدا نادرست است که ظلم را به خاطر خود ظلم فرمان دهد، برای عقیده به این مسئله که منطقیاً برای خدا انجام چنین کاری غیر ممکن است، دلیل دارند. ولی تئوری پرداز (نظریه) «فرمان الهی» که این نکته را که «درستی یا نادرستی چیزی مستقل از اراده خداست» نمی‌پذیرد، به نظر نمی‌رسد که برای انکار این که منطقیاً برای خداوند ممکن است ظلم را به خاطر ظلم فرمان دهد، چنین دلیلی داشته باشد.

۲. (راه حل دوم) بگذارید فرض کنیم که منطقیاً برای خدا ممکن است که ظلم را به خاطر خود ظلم فرمان دهد. در آن صورت، به نظر می‌رسد که نظریه «فرمان الهی» دلالت بر آن دارد که عدم ارتکاب ظلم به خاطر خود ظلم، نادرست خواهد بود. حد اقل معدودی

اما من در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم. من نهایتاً نمی‌خواهم که از این نظریه در شکل اصلاح نشده‌اش دفاع کنم و فکر می‌کنم که آن را کاملاً به قدر کافی برای اهداف کنونی‌ام بیان کرده‌ام.

### نقد و اشکال نظریه فرمان الهی

به نظر می‌رسد که مطلب زیر، مهمترین اشکال نظریه فرمان الهی در باب نادرستی اخلاقی در شکلی که من آن را بیان کرده‌ام، باشد: فرض کنید خداوند به من فرمان بدهد که آزار و اذیای دیگرانسانها را هدف اصلی زندگی خود قرار دهم و هیچ دلیلی جز فرمان بودن خدا ندارد. (برای سهولت، این فرضیه را چنین خلاصه می‌کنم: «فرض کنید خداوند ظلم را به خاطر خود ظلم فرمان دهد.») آیا جداً می‌توان ادعا کرد که در آن مورد عمل نکردن به ظلم به خاطر خود ظلم برای من نادرست خواهد بود؟ من سه پاسخ ممکن برای این پرسش در نظر دارم:

۱. ممکن است ادعا شود که منطقیاً برای خدا غیر ممکن است که ظلم را به خاطر ظلم فرمان دهد. البته در آن مورد، لزومی ندارد که درباره این امر که اگر خدا آن را فرمان داد، نافرمانی وی نادرست خواهد بود، نگران باشیم! نگرانی و درد و رنج کشیدن درباره چیزی که شخص باید آن را در یک موقعیت منطقیاً غیر ممکن انجام دهد، بی‌معناست.  
به هر حال این راه حل برای مسئله، بعید

از مدافعان اخلاق مبتنی بر فرمان الهی، آمادگی پذیرش این نتیجه و پیامد را داشته‌اند.

ویلیام اکام (William Ockham) معتقد است که آن اعمالی که ما آنها را «دزدی»، «زنا» محصنه و «عداوت خدا» می‌نامیم، اگر خداوند به آنها امر می‌کرد، اعمال نیکو و شایسته‌ای بودند. او مطمئناً همان مطلب را در مورد آنچه من آن را «ارتکاب ظلم به خاطر خودِ ظلم» نامیده‌ام، می‌گفت.

این نگرش، نگرشی است که به گمان من، بسیاری از ما آن را احتمالاً باید تا حدی منزجر کننده و حتی نفرت انگیز بباییم. بنابراین، باید بسیار دقت کنیم که این دیدگاه، را مورد سوء فهم قرار ندهیم. لازم نیست تصور کنیم که اکام خویش را تربیت کرده که آماده است تا اگر خدا ظلم را به خاطر خودِ ظلم فرمان می‌داد، دست به ارتکاب آن زند. بدون شك به نظر او یکی از مسلمات دین است که خداوند، همواره (به صورت تغییر ناپذیری) مخالف چنین اعمالی است.

صرف احتمال منطقی که دزدی و زنا و ظلم ممکن است مورد فرمان خدا واقع شود (و در نتیجه شایسته و ارزشمند باشد) بدون تردید در نظر ویلیام حاکسی از امکان واقعی (و خارجی) آن نیست.

۳. (پاسخ سوم) با این همه، این نظریه که اگر خدا ظلم را به خاطر خودِ ظلم فرمان دهد، عدم ارتکاب آن نادرست است، به نظرم غیر قابل قبول است و فکر می‌کنم عده زیادی

و احتمالاً بیشتر متدینان مسیحی و یهودی دیگر نیز آن را غیر قابل قبول می‌یابند. من باید آن معنایی که در آن معنا، این نظریه را نامناسب می‌دانم، روشن سازم. این طور نیست که من يك ناسازگاری درونی در آن بیابم. و انکار نمی‌کنم که آن ممکن است (به دقت کافی) منعکس کننده‌ی شیوه‌ای باشد که برخی از متدینان در کاربرد واژه «نادرست» دارند. من می‌توانم به صراحت تمام اعتراف کنم که در جستجوی يك «نظریه‌ی فرمان الهی» هستم که حداقل بتواند يك بیان صحیح از نحوه‌ی کاربرد من از واژه‌ی «نادرست» باشد. من واژه‌ی نادرست را به چنان طریق به کار نمی‌برم که بگویم: «نادرست است که ظلم را عمل نکنیم اگر خدا آن را فرمان دهد» و من مطمئنم که بسیاری از متدینان دیگر در این نکته با من موافقت می‌کنند.

اما اکنون آیا من نظریه فرمان الهی را انکار کرده‌ام؟ من فرض کرده‌ام که به لحاظ منطقی برای خدا ممکن است که ظلم را به خاطر خودِ ظلم فرمان دهد. و این نظریه را انکار کرده‌ام که «اگر خدا ظلم را به خاطر ظلم فرمان دهد، نافرمانی او «نادرست» خواهد بود».

و ظاهراً به این نتیجه منتهی می‌شود که من متعهد به این نظریه هستم که در برخی از اوضاع و شرایط منطقیاً ممکن نافرمانی خدا نادرست نخواهد بود. این دیدگاه ظاهراً با این نظریه که «نادرست» یعنی «مخالف بودن با فرمان الهی» ناسازگار است. ادامه دارد